سرمقاله



مدیریت در اتاق انتظار زندگی

ناصر بزرگمهر
nbozorgmehr@yahoo.com
به نام او که هر چه بخواهد همان می‌شود

یکی از یادداشت‌هایی که این روزها در دنیای مجازی می‌چرخد، قصه آخرین شهروند کشوری است که دیگر وجود نداشت!

این قصه، حکایت فضانوردی است که در ایستگاه فضایی «میر» و در زمستان ۱۹۹۱در یک ماموریت حضور داشته‌اند که دچار یک اتفاق نادر می‌شوند.

«سرگئی کریکالف» چمدانش را بسته بود تابعد از ۵ ماه مأموریت فضایی، به زمین برگردد و دخترِ یک‌ساله‌اش را در آغوش بگیرد، اما ناگهان پیامِ رادیوییِ عجیبی از مسکو رسید:

«سرگئی... ما نمی‌توانیم تو را برگردانیم. کشوری که تو را به فضا فرستاد، دیگر وجود ندارد!»

تصور کنید بیرون از سیاره زمین در حال بازگشت به خانه این خبر را دریافت کنید! طنز تلخی‌ست، نه؟!

در همان چند ماه، اتحاد جماهیر شوروی روی زمین فروپاشیده بود و به چند کشور تقسیم شده بود، اقتصاد نابود شده و پایگاهِ فرود، حالا در کشورِ جدیدی (قزاقستان) بود که برای اجازه فرود، پولِ کلانی می‌خواست!

و قسمت مسخره داستان این بود که روسیه جدید پولی نداشت! رادیو قطع شد و سرگئی در تاریکیِ بی‌انتهایِ فضا، واردِ کشنده‌ترین شکنجه‌ی روانیِ جهان یعنی «بلاتکلیفیِ مطلق» شد.

آدم‌ها می‌توانند اخبارِ بد را تحمل کنند، اما انتظار و بلاتکلیفی، روان را متلاشی می‌کند. به او می‌گفتند: «شاید ماهِ بعد، معلوم نیست، فقط صبر کن.»

سرگئی می‌دانست که اگر غصه بخورد و چشم‌انتظارِ اخبارِ زمین بماند، در آن لوله‌یِ فلزی دیوانه خواهد شد. پس کاری کرد که تنها راهِ زنده ماندن در بلاتکلیفی است: او «روتین‌هایِ کوچک» را جایگزینِ امیدهایِ واهی کرد.

او هر روز سرِ ساعت بیدار می‌شد، دو ساعت روی تردمیل می‌دوید تا عضلاتش تحلیل نرود، فیلترهایِ اکسیژن را تمیز می‌کرد و با تجهیزاتِ خراب ور می‌رفت. او ایستگاه را زنده نگه داشت. سرگئی به جایِ نگاه کردن به سیاهیِ ترسناکِ فضا، فقط حواسش به سفت کردنِ پیچ و مهره‌هایِ جلویِ دستش بود.

سرانجام، بعداز ۳۱۱ روز بلاتکلیفی، یک سفینه با پرداختِ هزینه‌ها او را برگرداند.

سرگئی در بزرگ‌ترین بلاتکلیفیِ تاریخ زنده ماند، چون اجازه نداد تعلیقِ بیرون، روانِ درونش را متوقف کند.

و این قصه کوتاه یی است برای بازسازی روان تو و من و همه کسانی که این یادداشت را می‌خوانند. من که از این حکایت لذت بردم.

این روزها در ایران، خیلی از ما دقیقاً شبیهِ سرگئی شده‌ایم؛ معلق در یک فضایِ تاریک،و واقعا فرقی نمی‌کند که درفضا باشیم یا روی زمین، زیرا وقتی در خانه باشیم و هرلحظه نگران ویران شدن خانه، مثل این که در فضا معلق مانده‌ایم.

ما این روزها بیشتر از هر کسی شبیه سرگئی هستیم، اما در خانه رها شده ایم.

اقتصاد بی‌ثبات است، سایه جنگ بر سر ما قرار گرفته و قیمت‌ها هر روز تغییر می‌کنند، آینده‌یِ شغلی‌مان روی هواست و مدام منتظریم ببینیم «بالاخره چه می‌شود؟.»

این بلاتکلیفیِ کشنده باعث شده خیلی‌هایمان در «اتاقِ انتظارِ زندگی» بپوسیم؛ پروژه‌ها را نصفه رها کرده‌ایم، یادگیری را متوقف کرده‌ایم و فقط در شبکه‌های اجتماعی اخبار را می‌بلعیم تا شاید روزنه‌ای پیدا شود.

اما رفیقِ جان

وقتی همه‌چیز در تعلیق است، تو معلق نمان!

تو نمی‌توانی قیمتِ دلار یا سکه را فردا صبح کنترل کنی.

تو نمی توانی اخبارِ خاورمیانه را تغییر دهی.

تو نمی توانی بر سیاست جهانی تاثیر بگذاری.

تو نمی توانی مدیریت های کوتوله را حذف کنی.

تو نمی‌توانی وضع ارز و دلار و سکه و بانک مرکزی را سامان ببخشی.

تو نمی‌توانی جلو قاچاق سوخت و نادانی سیاستگزاران انرژی را بگیری.

تو نمی‌توانی جلو دزدی تولیدکننده شیر و ماست و پنیر و نان و برنج و روغن و همه چیز را بگیری.

تو نمی‌توانی کاری برای گرانفروشی بقال و چغال انجام دهی.

تو نمی‌توانی نقش خاصی در مسایل روزمره زندگی خودت و جامعه پیرامونت، از ترافیک، بیرحمی، قتل، توهین، خلاف، محله، شهر و خیلی چیزها بازی کنی.

تو نمی‌توانی جهان را تغییر دهی، اما می‌توانی خودت را تغییر دهی.

و شاید کوچکترین تغییر در درازمدت بر جهان تاثیر خود را خواهد گذاشت، حتی اگر ما نباشیم.

در این شرایط تو می‌توانی مهارتت را ارتقا دهی، تا جهان خودت قابل تحمل‌تر شود.

تو نمی‌توانی زمانِ رسیدنِ «سفینه‌یِ نجات» را تعیین کنی، اما می‌توانی فیلترِ روانت را تمیز نگه داری، و نگذاری، بیهوده در فضای سیاست و دزدی و بی‌اخلاقی سرگردان بمانی.

تو نمی‌توانی جلوی طوفان تورم را در این سرزمین عجایب بگیری یا تیترهایِ تاریکِ اخبار را عوض کنی، اما می‌توانی برای خودت یک سپر بسازی و در جای امن‌تری قرار گیری تا این طوفان هم بگذرد.

تو نمی‌توانی از نابودی جنگل‌ها جلوگیری کنی، اما هنوز دستانِ گرمی داری که می‌توانی با آن‌ها گلدان‌های تشنه اتاقت را آب بدهی.

تو نمی‌توانی همه را نجات دهی، اما می‌توانی دستِ عزیزت را بگیری و به او آرامش بدهی.

اگر در سرمایِ این بلاتکلیفیِ کشنده مچاله شده‌ای، از تو می‌خواهیم زل زدن به این سیاهیِ بی‌رحم را رها کنی و پیچ و مهره‌هایِ کوچکِ زندگیِ خودت را سفت کنی، و نگذاری سرمایِ بیرون، چراغِ ایستگاهِ روانت را خاموش کند.

تو بزرگ هستی و فقط با لجاجتی باشکوه ادامه بده و نگذار روزهای سخت، بر روان تو تاثیر بگذارد.

در این روزها، امرار معاش، حتی برای کسانی که ظاهر توانمندی دارند، سخت است، تلاش مضاعف می طلبد.

اکثریت مطلق جامعه که نود درصد یک جامعه را تشکیل می دهند، دچار تغییر طبقاتی شده اند و چند پله سقوط کرده‌اند.

اما این بلاتکلیفی ابدی نیست، بالاخره این سفینه‌یِ سرگردان هم به زمین می‌نشیند و جاذبه‌یِ زندگی، با عشق تو را در آغوش می‌کِشد و در گوشت زمزمه می‌کند:

«دیدی تمام شد؟

و کسانی خواهند گفت، چقدر دلمان برایت تنگ شده بود؛ به خانه خوش آمدی.

تاوان زیستن در مه

در اقتصاد، نااطمینانی خود یک هزینه است؛ هزینه‌ای که گاهی پیش از وقوع هر بحران واقعی پرداخت می‌شود. وقتی سرمایه‌گذار نمی‌داند شش ماه آینده چه بر سر روابط خارجی و تحریم‌ها خواهد آمد، وقتی تولیدکننده نمی‌تواند درباره تأمین مواد اولیه، نرخ ارز و دسترسی به بازارهای صادراتی اطمینان داشته باشد و وقتی خانوارها هر روز نگران ارزش پس‌انداز و قدرت خرید خود هستند، تصمیم‌های اقتصادی به جای آنکه بر مبنای توسعه و خلق ارزش شکل بگیرند، به سمت احتیاط، حفظ دارایی و مدیریت خطر حرکت می‌کنند. حاصل چنین وضعیتی، تعویق سرمایه‌گذاری، خروج سرمایه، تشدید تقاضای احتیاطی برای ارز و طلا، افزایش هزینه مبادلات، تضعیف تولید و محدود شدن فرصت‌های اشتغال است. در این میان، تورم و کاهش قدرت خرید نیز بار اصلی این بلاتکلیفی را بر دوش اقشار حقوق‌بگیر و طبقه متوسط می‌گذارد.

وجه نگران‌کننده ماجرا آن است که تداوم وضعیت نه جنگ و نه صلح، اقتصاد را در یک انتظار فرسایشی گرفتار می‌کند؛ انتظاری که در آن نه امکان بهره‌گیری کامل از ظرفیت‌های صلح و تعامل اقتصادی وجود دارد و نه سیاست‌گذاری می‌تواند بر اساس یک وضعیت بحرانی مشخص و افق زمانی روشن انجام شود. بنگاه‌ها توسعه را به تعویق می‌اندازند، سرمایه‌ها از فعالیت‌های مولد فاصله می‌گیرند، نیروی انسانی متخصص به دنبال افق‌های مطمئن‌تر می‌رود و دولت به جای تمرکز بر اصلاحات ساختاری، ناگزیر از مدیریت روزمره بحران‌ها می‌شود. این روند به‌تدریج هزینه‌ای فراتر از نوسانات بازار ارز و افزایش قیمت‌ها ایجاد می‌کند: فرسایش ظرفیت رشد و توسعه کشور. پرونده این شماره صمت تلاش می‌کند ابعاد اقتصادی این وضعیت را از زوایای مختلف بررسی کند؛ از تأثیر نااطمینانی سیاسی بر سرمایه‌گذاری و تولید تا پیامدهای آن برای تجارت خارجی، بودجه دولت، بازار کار، نظام بانکی و معیشت خانوارها. پرسش محوری این است که اقتصاد ایران تا چه اندازه توان تحمل تداوم این وضعیت را دارد و برای تاب آوری در این شرایط و خروج از آن چه باید کرد؟

اقتصاد ایران در تله «نه جنگ، نه صلح»

فرسایش خاموش سرمایه، تولید و معیشت

اقتصاد ایران در وضعیتی گرفتار شده است که نه نشانه‌های یک جنگ تمام‌عیار را به‌طور مستمر تجربه می‌کند و نه از ثبات و امنیت لازم برای ورود به یک دوره عادی اقتصادی برخوردار است. این وضعیت موسوم به «نه جنگ، نه صلح»، اگرچه ممکن است در ظاهر به معنای پرهیز از درگیری نظامی گسترده باشد، در عمل هزینه‌های سنگینی بر اقتصاد تحمیل می‌کند؛ از تعویق سرمایه‌گذاری و خروج سرمایه گرفته تا افزایش نااطمینانی، تشدید تورم، تضعیف تولید، اختلال در تجارت خارجی و کاهش قدرت خرید خانوارها. در چنین شرایطی، اقتصاد نه فرصت بازسازی و رشد پیدا می‌کند و نه می‌تواند خود را با قواعد روشن یک وضعیت بحرانی و پایدار تطبیق دهد. نتیجه، شکل‌گیری نوعی فرسایش تدریجی است که شاید آثار آن به‌اندازه تخریب مستقیم جنگ قابل مشاهده نباشد، اما در بلندمدت می‌تواند ظرفیت رشد و توسعه کشور را به‌شدت محدود کند.

هزینه‌های سنگین بلاتکلیفی برای اقتصاد

اقتصاد بیش از هر چیز به پیش‌بینی‌پذیری نیاز دارد. فعال اقتصادی باید بتواند درباره آینده بازار، قیمت ارز، هزینه واردات مواد اولیه، امکان صادرات، دسترسی به منابع مالی و بازده سرمایه‌گذاری تصمیم بگیرد. سرمایه‌گذار نیز پیش از ورود به یک پروژه، باید تصویری نسبی از شرایط سیاسی، روابط خارجی و امنیت اقتصادی سال‌های آینده داشته باشد. در شرایط صلح پایدار، امکان برنامه‌ریزی بلندمدت فراهم است. در شرایط جنگ نیز، با وجود خسارت‌های سنگین، بنگاه‌ها و دولت ناگزیر از پذیرش واقعیت جدید و تنظیم فعالیت‌های اقتصادی متناسب با آن می‌شوند. اما وضعیت «نه جنگ، نه صلح» از این جهت متفاوت و حتی در برخی حوزه‌ها پیچیده‌تر است که آینده را به مجموعه‌ای از احتمالات متناقض تبدیل می‌کند.

در این وضعیت، احتمال درگیری نظامی همواره در محاسبات اقتصادی حضور دارد، اما زمان، ابعاد و پیامدهای احتمالی آن مشخص نیست. امکان توافق سیاسی وجود دارد، اما تضمینی برای تحقق آن نیست. احتمال کاهش تحریم‌ها مطرح است، اما بنگاه اقتصادی نمی‌تواند بر مبنای آن قراردادهای بلندمدت ببندد. این تعلیق، اقتصاد را از مهم‌ترین نیاز خود، یعنی افق روشن برای تصمیم‌گیری، محروم می‌کند.

به همین دلیل، هزینه اصلی وضعیت نه جنگ و نه صلح را نباید صرفاً در خسارات احتمالی یک درگیری نظامی جست‌وجو کرد؛ بخش مهمی از این هزینه، در تصمیم‌هایی نهفته است که هرگز گرفته نمی‌شوند، پروژه‌هایی که آغاز نمی‌شوند، سرمایه‌هایی که وارد کشور نمی‌شوند و فرصت‌هایی که به‌تدریج از دست می‌روند.

سرمایه‌گذاری؛ نخستین قربانی نااطمینانی

یکی از مهم‌ترین پیامدهای وضعیت نه جنگ و نه صلح، کاهش تمایل سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی به سرمایه‌گذاری بلندمدت است.

سرمایه‌گذاری به اعتماد به آینده نیاز دارد. وقتی احتمال تشدید تنش‌های سیاسی و نظامی وجود دارد، سرمایه‌گذار نمی‌تواند با اطمینان درباره بازگشت سرمایه خود در افق پنج یا ده‌ساله تصمیم بگیرد. در چنین شرایطی، حتی پروژه‌هایی که از نظر اقتصادی توجیه‌پذیر هستند، ممکن است به تعویق بیفتند.

در این شرایط از سویی سرمایه‌گذاران داخلی ترجیح می‌دهند منابع خود را به فعالیت‌های کوتاه‌مدت، دارایی‌های نقدشونده و بازارهایی با امکان خروج سریع منتقل کنند. از سوی دیگر نیز سرمایه‌گذاران خارجی به دلیل ریسک‌های سیاسی، تحریم‌ها، دشواری نقل‌وانتقال پول و احتمال درگیری، از ورود به بازار ایران خودداری می‌کنند.

همچنین بنگاه‌های اقتصادی برای توسعه ظرفیت تولید، خرید ماشین‌آلات و اجرای طرح‌های جدید با احتیاط بیشتری عمل می‌کنند. این در حالی است که سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، صنایع مادر و فناوری که به افق بلندمدت نیاز دارند، آسیب بیشتری می‌بینند.

کاهش سرمایه‌گذاری فقط به معنای از دست رفتن فرصت‌های امروز نیست؛ بلکه ظرفیت تولید فردا را نیز کاهش می‌دهد. کارخانه‌ای که توسعه پیدا نمی‌کند، فناوری‌ای که وارد نمی‌شود و خط تولیدی که نوسازی نمی‌شود، در سال‌های آینده به کاهش بهره‌وری و عقب‌ماندگی رقابتی منجر خواهد شد.

به بیان دیگر، اقتصاد در شرایط بلاتکلیفی فقط سرمایه از دست نمی‌دهد؛ بلکه زمان توسعه را نیز از دست می‌دهد.

فرار سرمایه؛ انتقال منابع از تولید به پناهگاه‌های امن

یکی از واکنش‌های طبیعی صاحبان سرمایه در شرایط نااطمینانی، تلاش برای حفظ ارزش دارایی‌هاست. هنگامی که احتمال تشدید بحران افزایش پیدا می‌کند، سرمایه‌گذاران به جای پذیرش ریسک فعالیت‌های تولیدی، به سمت دارایی‌هایی حرکت می‌کنند که تصور می‌کنند در برابر شوک‌های سیاسی و اقتصادی مقاوم‌تر هستند. در اقتصاد ایران، این رفتار می‌تواند خود را در افزایش تقاضا برای ارز، طلا، املاک و دارایی‌های خارج از کشور نشان دهد. البته باید میان خروج سرمایه به معنای انتقال واقعی منابع به خارج از کشور و تبدیل دارایی‌های ریالی به ارز و طلا در داخل تفاوت قائل شد. هر دو رفتار می‌توانند نشانه افزایش نااطمینانی باشند، اما آثار اقتصادی یکسانی ندارند. خروج سرمایه از کشور، منابع لازم برای سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال را کاهش می‌دهد. حرکت سرمایه‌های داخلی به سمت دارایی‌های غیرمولد نیز می‌تواند منابع مالی را از تولید دور کند. در چنین شرایطی، یک چرخه معیوب شکل می‌گیرد: نااطمینانی موجب افزایش تقاضای دارایی‌های امن می‌شود؛ افزایش تقاضا فشار بر بازار ارز و قیمت دارایی‌ها را بیشتر می‌کند؛ نوسانات قیمت‌ها نیز نااطمینانی را تشدید می‌کند.

این چرخه به‌ویژه برای بنگاه‌های کوچک و متوسط خطرناک است؛ زیرا آنها نه امکان پوشش گسترده ریسک دارند و نه به منابع مالی ارزان و پایدار دسترسی کافی دارند.

بازار ارز و تورم؛ نااطمینانی چگونه به سفره مردم منتقل می‌شود؟

بازار ارز یکی از نخستین بخش‌هایی است که به اخبار سیاسی و امنیتی واکنش نشان می‌دهد. در شرایط نه جنگ و نه صلح، حتی بدون وقوع یک رویداد نظامی جدید، احتمال وقوع آن می‌تواند انتظارات فعالان بازار را تغییر دهد. وقتی احتمال تشدید تنش‌ها مطرح باشد، تقاضای احتیاطی برای ارز افزایش پیدا می‌کند. صادرکنندگان ممکن است در بازگرداندن یا عرضه ارز محتاط‌تر شوند، واردکنندگان برای تأمین منابع ارزی به‌سرعت اقدام کنند و خانوارها نیز برای حفظ قدرت خرید خود به خرید دارایی‌های جایگزین روی بیاورند. نتیجه این رفتارها می‌تواند افزایش نوسانات نرخ ارز و تشدید فشارهای تورمی باشد. اهمیت این موضوع در ساختار اقتصاد ایران بیشتر است؛ زیرا بخش قابل توجهی از تولید داخلی به واردات مواد اولیه، قطعات، تجهیزات و فناوری وابسته است. بنابراین افزایش نرخ ارز فقط قیمت کالاهای وارداتی را بالا نمی‌برد، بلکه هزینه تولید داخلی را نیز افزایش می‌دهد. در ادامه، افزایش هزینه تولید به قیمت مصرف‌کننده منتقل می‌شود و قدرت خرید خانوارها کاهش پیدا می‌کند.

از سوی دیگر، نااطمینانی باعث می‌شود فروشندگان و تولیدکنندگان در قیمت‌گذاری خود حاشیه احتیاط بیشتری در نظر بگیرند. به این ترتیب، حتی پیش از وقوع اختلال واقعی در زنجیره تأمین، انتظار افزایش هزینه‌ها می‌تواند به افزایش قیمت‌ها منجر شود.

بنابراین، یکی از خطرناک‌ترین ویژگی‌های این وضعیت آن است که احتمال وقوع بحران نیز می‌تواند پیش از خود بحران، هزینه اقتصادی ایجاد کند.

تجارت خارجی هزینه پنهان محدودیت ارتباط با جهان

اقتصاد مدرن بدون ارتباط پایدار با شبکه تجارت جهانی نمی‌تواند رشد مستمر داشته باشد. صادرات، واردات مواد اولیه، دسترسی به فناوری، حمل‌ونقل بین‌المللی، بیمه و خدمات مالی، همگی به روابط اقتصادی قابل پیش‌بینی نیاز دارند. در شرایط نه جنگ و نه صلح، حتی اگر مسیرهای تجاری به‌طور کامل مسدود نشده باشند، ریسک همکاری با طرف ایرانی افزایش می‌یابد. شرکت‌های خارجی ممکن است از انعقاد قراردادهای بلندمدت خودداری کنند. شرکت‌های حمل‌ونقل و بیمه ممکن است برای پوشش محموله‌های مرتبط با ایران هزینه بیشتری مطالبه کنند. بانک‌ها نیز به دلیل نگرانی از تحریم‌ها و ریسک‌های حقوقی، در همکاری با طرف‌های ایرانی محتاط‌تر می‌شوند. این وضعیت برای صادرکنندگان ایرانی نیز هزینه‌زاست. آنها ممکن است برای فروش محصولات خود ناچار به استفاده از مسیرهای غیرمستقیم، واسطه‌های بیشتر و روش‌های پیچیده‌تر تسویه مالی شوند. در نتیجه، هزینه مبادله افزایش پیدا می‌کند و بخشی از درآمد صادراتی به جای آنکه در اقتصاد داخلی باقی بماند، صرف هزینه‌های واسطه‌گری و دور زدن محدودیت‌ها می‌شود.

گزارش صندوق بین‌المللی پول درباره پیامدهای جنگ منطقه‌ای در سال ۲۰۲۶ نیز نشان می‌دهد که اختلال در تردد دریایی، افزایش هزینه بیمه و حمل‌ونقل و محدودیت‌های تجاری می‌توانند حتی فراتر از کشورهای مستقیماً درگیر، فعالیت اقتصادی را مختل کنند. این مسئله برای ایران با توجه به وابستگی تجارت خارجی به مسیرهای منطقه‌ای اهمیت ویژه‌ای دارد.

تولید صنعتی؛ بنگاه‌هایی که نمی‌توانند برای آینده برنامه‌ریزی کنند

تولید صنعتی بیش از بسیاری از فعالیت‌های اقتصادی به ثبات نیاز دارد. یک واحد صنعتی برای تولید مستمر باید بتواند مواد اولیه تهیه کند، نیروی انسانی خود را حفظ کند، ماشین‌آلات را نوسازی کند، بازار فروش داشته باشد و از دسترسی پایدار به انرژی و منابع مالی مطمئن باشد.

در وضعیت بلاتکلیفی سیاسی و امنیتی، همه این متغیرها تحت تأثیر قرار می‌گیرند. برای مثال، تولیدکننده‌ای که باید مواد اولیه خود را از خارج وارد کند، با چند پرسش اساسی مواجه است: آیا در ماه‌های آینده امکان واردات وجود خواهد داشت؟ نرخ ارز چه تغییری می‌کند؟ آیا هزینه حمل‌ونقل افزایش پیدا خواهد کرد؟ آیا مشتریان خارجی به تعهدات خود پایبند خواهند ماند؟

وقتی پاسخ روشنی برای این پرسش‌ها وجود ندارد، تولیدکننده ناچار می‌شود با ظرفیت احتیاطی کار کند، موجودی انبار را افزایش دهد یا برنامه توسعه خود را متوقف کند.

این وضعیت به کاهش بهره‌وری، افزایش هزینه تمام‌شده و تضعیف توان رقابتی صنایع منجر می‌شود.

البته نباید تمام مشکلات تولید ایران را به تنش‌های خارجی نسبت داد. فرسودگی ماشین‌آلات، ناترازی انرژی، ضعف نظام بانکی، مشکلات مقرراتی و نااطمینانی سیاست‌های داخلی نیز از عوامل مهم محدودکننده تولید هستند. اما شرایط نه جنگ و نه صلح این ضعف‌های ساختاری را تشدید می‌کند و فرصت اصلاح آنها را کاهش می‌دهد.

بودجه دولت؛ افزایش هزینه‌ها و کاهش درآمدهای قابل اتکا

دولت در شرایط تنش سیاسی و امنیتی با دو فشار هم‌زمان روبه‌رو می‌شود: از یک سو، نیاز به تأمین هزینه‌های دفاعی، امنیتی، حمایتی و مدیریت بحران افزایش پیدا می‌کند و از سوی دیگر، درآمدهای اقتصادی و مالیاتی ممکن است تحت تأثیر رکود و محدودیت‌های تجاری کاهش یابد.

در اقتصادی که درآمدهای نفتی نقش مهمی در تأمین منابع عمومی دارند، هرگونه اختلال در صادرات نفت، دریافت درآمدها یا انتقال منابع ارزی می‌تواند فشار مضاعفی بر بودجه وارد کند.

در چنین وضعیتی، دولت ممکن است برای جبران کسری بودجه به روش‌هایی مانند استقراض مستقیم و غیرمستقیم از نظام بانکی، استفاده از منابع صندوق‌ها، افزایش بدهی یا فشار مالیاتی بیشتر متوسل شود. اگر کسری بودجه از مسیرهای تورم‌زا تأمین شود، هزینه بحران به شکل افزایش قیمت‌ها به جامعه منتقل خواهد شد.

از سوی دیگر، هنگامی که منابع مالی دولت محدود باشد، بودجه عمرانی معمولاً در معرض کاهش قرار می‌گیرد. این اتفاق می‌تواند پروژه‌های زیربنایی، توسعه حمل‌ونقل، تأمین آب، برق و گاز و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های تولید را با تأخیر مواجه کند.

به این ترتیب، وضعیت نه جنگ و نه صلح می‌تواند هم‌زمان منابع عمومی را تحت فشار قرار دهد و سرمایه‌گذاری‌های ضروری برای آینده کشور را به تعویق بیندازد.

نظام بانکی و بازار سرمایه؛ افزایش ریسک و کاهش اعتماد

شرایط بی‌ثبات سیاسی و اقتصادی می‌تواند عملکرد بازارهای مالی را نیز مختل کند. در بازار سرمایه، افزایش ریسک سیاسی و نبود چشم‌انداز روشن باعث می‌شود سرمایه‌گذاران در ارزش‌گذاری شرکت‌ها با احتیاط بیشتری عمل کنند. نوسانات شدید قیمت سهام، کاهش تمایل به سرمایه‌گذاری بلندمدت و خروج منابع از بازار می‌تواند تأمین مالی بنگاه‌ها را دشوارتر کند. در نظام بانکی نیز مشکلات دیگری شکل می‌گیرد. به شکلی که افزایش نااطمینانی و کاهش فعالیت اقتصادی می‌تواند توان بازپرداخت تسهیلات را در برخی بنگاه‌ها کاهش دهد. از طرف دیگر، افزایش تورم و انتظارات تورمی، رفتار سپرده‌گذاران و تقاضا برای تسهیلات را تغییر می‌دهد. اگر دولت نیز برای تأمین کسری بودجه به منابع بانکی وابسته‌تر شود، فشار بیشتری بر نظام پولی وارد خواهد شد. در چنین شرایطی، بانک‌ها ممکن است به جای تأمین مالی پروژه‌های مولد و بلندمدت، بیشتر درگیر مدیریت نقدینگی، ریسک اعتباری و تأمین مالی نیازهای کوتاه‌مدت شوند. بنابراین، بلاتکلیفی سیاسی می‌تواند از مسیر نظام مالی، ظرفیت رشد اقتصادی را نیز محدود کند.

بازار کار؛ تهدید اشتغال و گسترش ناامنی شغلی

یکی از پیامدهای کمتر دیده‌شده وضعیت نه جنگ و نه صلح، تأثیر آن بر بازار کار است. وقتی بنگاه‌ها نسبت به آینده اطمینان ندارند، نخستین تصمیم آنها معمولاً توقف استخدام نیروی جدید، کاهش هزینه‌های جاری و به تعویق انداختن توسعه فعالیت‌هاست. در صورت طولانی شدن وضعیت، تعدیل نیرو و کاهش ساعات کاری نیز به گزینه‌های محتمل تبدیل می‌شوند. از سوی دیگر، کاهش سرمایه‌گذاری و محدود شدن فرصت‌های شغلی می‌تواند مهاجرت نیروی انسانی متخصص را افزایش دهد. در چنین شرایطی، کشور نه‌تنها سرمایه مالی، بلکه بخشی از سرمایه انسانی خود را نیز از دست می‌دهد. مهاجرت نیروی متخصص به معنای کاهش ظرفیت نوآوری، افت بهره‌وری و تضعیف توان رقابتی اقتصاد در سال‌های آینده است.

کاهش افق برنامه‌ریزی؛ خطرناک‌ترین آسیب بلندمدت

شاید مهم‌ترین آسیب وضعیت نه جنگ و نه صلح، تغییر رفتار اقتصادی جامعه از برنامه‌ریزی بلندمدت به تصمیم‌گیری کوتاه‌مدت باشد.

در یک اقتصاد باثبات، خانوارها می‌توانند برای خرید مسکن، آموزش فرزندان، پس‌انداز و بازنشستگی برنامه‌ریزی کنند. بنگاه‌ها برای توسعه کارخانه، ورود به بازارهای جدید و افزایش ظرفیت تولید تصمیم می‌گیرند. دولت نیز می‌تواند طرح‌های چندساله توسعه‌ای را اجرا کند.

اما در فضای بلاتکلیفی، همه این افق‌ها کوتاه‌تر می‌شوند. خانوار به جای پس‌انداز برای آینده، به دنبال حفظ ارزش دارایی امروز است. تولیدکننده به جای توسعه، بر مدیریت ریسک تمرکز می‌کند. سرمایه‌گذار به جای ورود به پروژه‌های مولد، نقدشوندگی سرمایه را در اولویت قرار می‌دهد و دولت نیز به جای اصلاحات بلندمدت، بیشتر درگیر مدیریت بحران‌های روزمره می‌شود.

این تغییر رفتار ممکن است در کوتاه‌مدت منطقی و حتی ضروری به نظر برسد، اما در بلندمدت اقتصاد را از مسیر توسعه خارج می‌کند. به عبارت دیگر اقتصادی که دائماً در حال مدیریت روزهای پیش رو باشد، فرصت ساختن سال‌های آینده را از دست می‌دهد.

راهکارهای کاهش هزینه اقتصادی بلاتکلیفی

واقعیت این است که اقتصاد ایران را نمی‌توان از تحولات سیاسی و امنیتی جدا کرد. بنابراین، سیاست‌گذاری اقتصادی در چنین شرایطی باید دو هدف هم‌زمان داشته باشد: کاهش هزینه‌های جاری نااطمینانی و حفظ ظرفیت تولید و توسعه برای دوران پس از بحران. در بعد خارجی، هر اندازه امکان همکاری اقتصادی، تجاری و فناورانه با کشورهای مختلف بیشتر باشد، هزینه انزوای اقتصادی کاهش خواهد یافت. توسعه روابط منطقه‌ای و تسهیل مسیرهای تجاری نیز می‌تواند بخشی از آسیب‌پذیری اقتصاد را کاهش دهد.

در بعد داخلی نیز در نخستین گام باید از ایجاد شوک‌های غیرضروری در داخل جلوگیری شود و تغییرات ناگهانی در مقررات تجاری، مالیاتی، ارزی و صادراتی باید به حداقل برسد.

حمایت از واحدهای کوچک و متوسط، تأمین سرمایه در گردش، تسهیل واردات مواد اولیه و جلوگیری از اختلال در زنجیره تأمین باید در اولویت قرار گیرد. البته حمایت‌ها باید هدفمند و شفاف باشند تا به رانت و تخصیص ناکارآمد منابع منجر نشوند.